**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **دوشنبه : 02/12/1395**

**13951202- مناقشه در کلام صاحب جواهر**

**خلاصه درس**

در این جلسه پس از بیان چکیده ای از مباحث جلسه گذشته، مناقشه دیگری در کلام صاحب جواهر مطرح می شود و در ادامه برای نفی کلیّت قاعده «کلّ مالٍ للمیّت، فیجری فیه قواعد الارث»، به مضمون چند روایت تمسّک می شود.

**چکیده ای از مباحث جلسه قبل**

بحث ما راجع به این بود که آیا اصل اولی، اقتضاء می کند که قواعد باب ارث در مورد دیة جاری بشود؟ صاحب جواهر با استدلالی که متشکل از دو مقدمة بود، سعی داشتند که جریان قواعد ارث در مورد دیة را به مقتضای اصل اولی قرار بدهند. مقدمه اول ایشان این است که «دیة ملک میّت می باشد». و مقدمة دوم آن است که «هر آنچه که ملک میّت باشد، قواعد ارث در مورد آن جاری می گردد». ما ناتمام بودن مقدمة اول را ثابت کردیم و این مطلب را به تفصیل توضیح دادیم که ما دلیلی بر مالکیّت میّت نسبت به دیة نداریم. درباره ناتمام بودن مقدمة دوم هم عرض کردیم که ما دلیلی نداریم که قواعد باب ارث، در مورد همه مایملک میّت جریان پیدا می کند. زیرا موضوع احکام ارث، «ماترک» و «ماخلّف» است و این عنوان بر هر ملکی از میّت صدق نمی کند. علاوه بر اینکه ما روایات خاصه ای داریم که از آنها استفاده می شود احکام ارث بر آنچه که بعد از مرگ میّت، داخل در ملک او می شود، مترتب نمی گردد.

**مناقشه در کلام صاحب جواهر**

ظاهرا دلیل اینکه صاحب جواهر، بر مقارن قرار دادن «ملکیّت میّت نسبت به دیة» با «لحظه موت»، اصرار دارند، فقط به جهت حلّ مشکل عقلی عدم امکان مالک شدن میّت نیست. ایشان علاوه بر حلّ این مشکل عقلی، در صدد تصحیح عنوان «ماترک» بر دیة نیز می باشد. ایشان با تأکید بر این نکته که تأخر «ملکیّت میّت نسبت به دیة» از «لحظه موت»، یک تأخر رتبی است نه زمانی، نتیجه می گیرند که با این تقریب، عنوان «ماترک» بر «دیة» صدق می کند زیرا «ماترک» به چیزی می گویند که بعد از مرگ میّت، دیگر همراه او نیست خواه قبل از مرگ به ملکیت میّت در آمده باشد، خواه مقارن با لحظه مرگ، داخل در ملک میّت بشود. ما در اشکال به این تقریب صاحب جواهر گفتیم که اولا عقلاء اعتباری به عنوان «ملکیت آنی» ندارند. ثانیا: بر فرض هم بپذیریم که عقلاء چنین ملکیّتی را معتبر می دانند و نتیجتاً حکم به دخول دیة در ملک میّت می کنند [ثبوت مقدمة اول] ولی اشکال این است که «ماترک» به چیزی گفته می شود که در حال حیات میّت همراه او بوده و پس از مرگ از

او جدا شده باشد. فلذا به چیزی که در یک «آن عقلی و فلسفی» همراه با میّت بوده و سپس از او جدا شده، «ماترک» و «ما خلّف» صدق نمی کند.[[1]](#footnote-1)

**بررسی روایات**

همچنانکه قبلاً عرض کردیم، از روایات و ادله استفاده می شود که موضوع قواعد و احکام ارث، عنوان «ماترک» است و آنچه که بعد از مرگ، به ملکیت میّت در می آید، داخل در آن قواعد نمی شود. در جلسه قبل به یکی از روایات این مسأله، اشاره کردیم. ما در بابی که با عنوان «دیة قطع رأس المیّت» نامگذاری شده، روایات مشابه و متعددی داریم که بر این مطلب [عدم جریان احکام ارث نسبت به مالی که بعد از مرگ، داخل در ملک میّت شده] تصریح دارد:

**1. روایت محمد بن الصباح**

**- 955- 48195- (1) کافی 7/ 347: تهذیب 10/ 270: استبصار 4/ 295: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن الحسن‏**[[2]](#footnote-2) **بن موسی عن محمّد بن الصّباح عن بعض أصحابنا قال‏ : أَتَی‏ الرَّبِیعُ‏ أَبَا جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَ هُوَ خَلِیفَةٌ فِی الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ‏** **مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاکَ الْبَارِحَةَ فَقَطَعَ فُلَانٌ مَوْلَاکَ رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ … فَقَالَ لِلرَّبِیعِ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ عَلَیْهِ مِائَةُ دِینَا[[3]](#footnote-3)**ر**ٍ … وَ قَالُوا ارْجِعْ إِلَیْهِ فَسَلْهُ الدَّنَانِیرُ لِمَنْ هِیَ لِوَرَثَتِهِ أَمْ لَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَیْسَ لِوَرَثَتِهِ فِیهَا شَیْ‏ءٌ إِنَّمَا هَذَا شَیْ‏ءٌ أُتِیَ إِلَیْهِ فِی بَدَنِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ یُحَجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ یُتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصِیرُ فِی سَبِیلٍ مِنْ سُبُلِ الْخَیْرِ ...** [[4]](#footnote-4)

حضرت می فرماید چون آسیب بعد از مرگ ایجاد شده، دیة داخل در ماترک نمی شود و قهراً ورثة سهمی در آن ندارند. طبق مضمون این روایت، دیة برای ورثة نیست و باید در شؤون میّت صرف شود ولی اشاره ای به این مطلب ندارد که دیة برای چه کسی می باشد.

**2. روایت حسین بن خالد**

عمده روایت مورد استناد ما در این بحث، روایت حسین بن خالد می باشد که در آن حضرت تعبیر به «هی له لا للورثة» می فرماید. این روایت، با اسناد متعدد و مختلفی نقل شده است:

- **959- 48199- (5) کافی 7/ 349: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن محمّد بن حفص عن الحسین بن خالد قال‏** **: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ قَطَعَ رَأْسَ رَجُلٍ مَیِّتٍ فَقَالَ ... لَا وَ لَکِنْ دِیَتُهُ دِیَةُ الْجَنِینِ فِی بَطْنِ أُمِّهِ قَبْلَ أَنْ تُنْشَأَ فِیهِ الرُّوحُ وَ ذَلِکَ مِائَةُ دِینَارٍ وَ هِیَ لِوَرَثَتِهِ وَ دِیَةُ هَذَا هِیَ لَهُ لَا لِلْوَرَثَةِ قُلْتُ فَمَا الْفَرْقُ بَیْنَهُمَا قَالَ إِنَّ الْجَنِینَ أَمْرٌ مُسْتَقْبِلٌ مَرْجُوٌّ نَفْعُهُ وَ هَذَا قَدْ مَضَی وَ ذَهَبَتْ مَنْفَعَتُهُ فَلَمَّا مُثِّلَ بِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ صَارَتْ دِیَتُهُ بِتِلْکَ الْمُثْلَةِ لَهُ لَا لِغَیْرِهِ یُحَجُّ بِهَا عَنْهُ وَ یُفْعَلُ بِهَا أَبْوَابُ الْخَیْرِ وَ الْبِرِّ مِنْ صَدَقَةٍ أَوْ غَیْرِهَا...**

این روایت ذیلی دارد که برای بحث ما مفید است و در آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت. شیخ در تهذیب این روایت را به دو سند نقل نموده: یکی به همین سند کافی و دیگری به این سند: **عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَشْیَمَ‏ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ‏ سَأَلْتُ‏ أَبَا الْحَسَنِ‏ ع‏ فَقُلْتُ‏ إِنَّا رُوِّینَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع‏...**[[5]](#footnote-5) شیخ صدوق در فقیه این روایت را به این سند نقل نموده است: **رَوَی‏ الْحُسَیْنُ‏ بْنُ‏ خَالِدٍ عَنْ‏ أَبِی‏ الْحَسَنِ‏ مُوسَی ع قَال‏...**[[6]](#footnote-6) البته روایت حسین بن خالد، به ظاهر، معارض هایی هم دارد زیرا در برخی دیگر از روایات، فرموده است که دیة میّتی که رأس او قطع می شود، برای خداست.[[7]](#footnote-7) ولی به نظر ما تعبیر «هذا للمیّت» با تعبیر «هذا لله» منافاتی ندارد و جمع عرفی بین این دو تعبیر آن است که دیة در امور خیری صرف بشود که نفع آن به میّت می رسد مانند: «**یُحَجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ یُتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصِیرُ فِی سَبِیلٍ مِنْ سُبُلِ الْخَیْرِ»** یعنی از یک طرف برای خدا و لِلّه است و از طرف دیگر به نفع میّت است زیرا در امور خیر الهی صرف شده است.[[8]](#footnote-8)

**سؤال**: دیون میّت مشمول اموری که به مصلحت میّت است، نمی شود؟ **پاسخ**: در هیچ یک از دو روایت فوق الذکر، صحبتی از قضاء دین نشده است. در روایت اول می فرماید: «**یُحَجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ یُتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصِیرُ فِی سَبِیلٍ مِنْ سُبُلِ الْخَیْرِ»** و در روایت دوم آمده است: «**یُحَجُّ بِهَا عَنْهُ وَ یُفْعَلُ بِهَا أَبْوَابُ الْخَیْرِ وَ الْبِرِّ مِنْ صَدَقَةٍ أَوْ غَیْرِهَا».** ولی تعبیر **هِیَ لَهُ** بدین معناست که «دیة برای خود میّت می باشد [پس برای اداء دیون او هم استفاده می شود]». مگر آنکه شما بگویید «لام» در **هِیَ لَهُ** «لام» ملکیت نیست بلکه «لام» انتفاع است. یعنی دیة باید در اموری که به نفع میّت می باشد صرف گردد. و با لحاظ روایاتی که می فرمود «دیة لِلّه» است، معنای روایات این خواهد شد که دیة باید از قِبل میّت، در راه خدا و در امور الهی صرف شود. اگر «لام» در **هِیَ لَهُ** ، «لام» ملکیت نباشد، روایت از موضوع بحث ما خارج می شود.

**سؤال**: مفروض صاحب جواهر این نیست که دیة اساساً عوض از ضرری است که بر میّت وارد شده است؟ **پاسخ**: روایت حسین بن خالد، به یک تقریب می تواند از ادله مستقیم بحث ما باشد به این بیان

که: میّتی که سر او قطع می شود، چون «مرجوّ نفعه» نیست، تناسبی ندارد که دیة را به خود او بدهند. برخلاف جنین که به جهت «مرجوّ نفعه» بودن، دیة او به ورثة داده می شود. بنابراین از تعلیل «مرجوّ نفعه» در روایت استفاده می شود که اگر انسان زنده را بکشند، باید دیة او را به ورثة بدهند چون انسان زنده، «مرجوّ نفعه» می باشد. ما بعداً در مورد این تقریب صحبت خواهیم کرد. منتها، در این مرحله از بحث، به این دلیل به روایت حسین بن خالد تمسّک نمودیم که ثابت کنیم «قواعد ارث الزاماً بر هر آن چیزی که ملک میّت باشد، جاری نمی گردد.». استفاده این مطلب از روایت، منوط به آن است که «لام» در **هِیَ لَهُ** «لام» ملکیت باشد.[[9]](#footnote-9)

**3. روایت فضل بن یونس**

روایت دیگری که باید در این بحث مورد بررسی قرار بگیرد، روایت فضل بن یونس است که از آن استفاده می شود شرط جریان قواعد ارث، صرفا «مال میّت» نیست بلکه باید بر آن عنوان «ماترک» نیز صدق بکند:

**1440- 85-** **عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ یُونُسَ الْکَاتِبِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی ع فَقُلْتُ لَهُ مَا تَرَی فِی رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا یَمُوتُ وَ لَمْ یَتْرُکْ مَا یُکَفَّنُ بِهِ أَشْتَرِی لَهُ کَفَنَهُ مِنَ الزَّکَاةِ فَقَالَ أَعْطِ عِیَالَهُ مِنَ الزَّکَاةِ قَدْرَ مَا یُجَهِّزُونَهُ فَیَکُونُونَ هُمُ الَّذِینَ یُجَهِّزُونَهُ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ لَا أَحَدٌ یَقُومُ بِأَمْرِهِ فَأُجَهِّزُهُ أَنَا مِنَ الزَّکَاةِ قَالَ کَانَ أَبِی یَقُولُ إِنَّ حُرْمَةَ بَدَنِ الْمُؤْمِنِ مَیِّتاً کَحُرْمَتِهِ حَیّاً فَوَارِ بَدَنَهُ وَ عَوْرَتَهُ وَ جَهِّزْهُ وَ کَفِّنْهُ وَ حَنِّطْهُ وَ احْتَسِبْ بِذَلِکَ مِنَ الزَّکَاةِ وَ شَیِّعْ جَنَازَتَهُ** **قُلْتُ فَإِنِ اتَّجَرَ عَلَیْهِ بَعْضُ إِخْوَانِهِ بِکَفَنٍ آخَرَ وَ کَانَ عَلَیْهِ دَیْنٌ أَ یُکَفَّنُ بِوَاحِدٍ وَ یُقْضَی دَیْنُهُ بِالْآخَرِ قَالَ لَا لَیْسَ هَذَا مِیرَاثاً تَرَکَهُ إِنَّمَا هَذَا شَیْ‏ءٌ صَارَ إِلَیْهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ فَلْیُکَفِّنُوهُ بِالَّذِی اتُّجِرَ عَلَیْهِ وَ یَکُونُ الْآخَرُ لَهُمْ یُصْلِحُونَ بِهِ شَأْنَهُمْ.**

راوی از امام سؤال میکند: من مال زکوی دارم و می خواهم میت را با این زکات، دفن کنم و شخص دیگری هم یک کفن به او می دهد. آیا می توانیم با یکی از آنها، میت را کفن کنیم و با دیگری، دین او را اداء کنیم؟ حضرت می فرماید: **لَا لَیْسَ هَذَا مِیرَاثاً تَرَکَهُ** یعنی عنوان «ما ترک» بر آن صدق نمی کند تا در کفن و دین و امثال ذلک صرف شود. **إِنَّمَا هَذَا شَیْ‏ءٌ صَارَ إِلَیْهِ** یعنی صار إلی المیّت. در ادامه حضرت می فرماید: بوسیله کفنی که اتُّجر علیه، او را کفن کنند و کفن دیگری را که به عنوان زکات برای میّت کنار گذاشته اند، ملک میّت خواهد بود یعنی لزومی ندارد بوسیله این کفن، تجهیز و تکفین میّت انجام گردد تا از زکات حساب شود. همینکه آن کفن را برای میّت کنار بگذارند، ملک میّت می شود. وقتی ملک میّت شد،**یَکُونُ الْآخَرُ لَهُمْ** **یُصْلِحُونَ بِهِ شَأْنَهُمْ،** این کفن مال ورثة می شود. غرض آنکه، از این روایت استفاده می شود قواعد ارث در آن چیزی که بعد از مرگ به ملکیّت میّت در می

آید، جاری نمی گردد. قواعد ارث بدین صورت است که: در مرحله اول، کفن خارج می شود. در مرحله دوم، دیون میّت اداء می گردد. در مرحله سوم وصیت او خارچ می شود و بقیه آن، میراث است.[[10]](#footnote-10) این قاعده، اختصاص به «ماترک» دارد و به مالی که میّت بعد از مرگ – از باب کنار گذاشتن زکات - مالک شده، «ماترک» صدق نمی کند و به همین جهت حضرت در این روایت می فرماید: **لَیْسَ هَذَا مِیرَاثاً تَرَکَهُ.**

**سؤال**: معنای تعبیر **صَارَ إِلَیْهِ** این است که ملک میّت می شود؟ **پاسخ**: بله، ظاهر این تعبیر آن است که میّت مالک کفن می شود ولی این مال میّت، به ارث برده نمی شود. ما به دو بخش از این روایت استناد می کنیم: یکی تعبیر **لَیْسَ هَذَا مِیرَاثاً تَرَکَهُ** که از ان استفاده می شود موضوع قواعد و احکام ارث، «ماترک» می باشد. و دیگری تعبیر **إِنَّمَا هَذَا شَیْ‏ءٌ صَارَ إِلَیْهِ** **بَعْدَ وَفَاتِهِ. سؤال**: در قرب الاسناد به جای **صَارَ إِلَیْهِ**؛ «**صَارَ إِلَیْهِم»**‏ نقل نموده است.[[11]](#footnote-11) **پاسخ**: در این صورت استدلال ما در استناد به تعبیر **صَارَ إِلَیْهِ** ناتمام خواهد بود.

**سؤال**: در صورتیکه تعبیر روایت **صَارَ إِلَیْهِم** باشد، در مضمون روایت تهافت بوجود نمی آید؟ زیرا از یک طرف می فرماید: **«لَیْسَ هَذَا مِیرَاثاً تَرَکَهُ»** و از طرف دیگر می فرماید «**صَارَ إِلَی الورثة».** **پاسخ**: نه، اگر نقل **صَارَ إِلَیْهِم** صحیح باشد، روایت بدین معنی خواهد بود که: آن کفنی که از باب زکات کنار گذاشته شده، ملک ورثة می گردد. منتها ورثة باید این کفن را صرف تکفین میّت بکنند ولی از آنجا که کفن میّت بوسیله « اتُّجر علیه» تأمین شده، قهراً آن کفن، ملک طلق ورثة خواهد شد. بعبارة اخری، شرط مالکیت ورثة نسبت به آن کفن، این است که بوسیله آن میّت را تجهیز کنند. ولی وقتی میّت بوسیله کفن دیگر تجهیز می شود، شرط خود به خود خاصل شده است و با حصول شرط، کفن، ملک طلق ورثة خواهد شد. ولی همچنانکه عرض کردیم در صورتیکه تعبیر روایت، **صَارَ إِلَیْهِم** باشد دیگر نمی توان به این فراز از راوایت برای استدلال مورد نظرمان، تمسّک نمود.

**سؤال**: مگر سؤال راوی در مورد میّتی نبود که وارث ندارد؟ **پاسخ**: نه، سؤال در مورد میّتی است که ولد ندارد و یا وارث بی خاصیّتی دارد: **لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ لَا أَحَدٌ یَقُومُ بِأَمْرِهِ**. من به تناسب این مطلب را هم عرض کنم که: در مقدمه کتاب خاطرات مادرشاه، نوشته شده است که مادر شاه در نیویورک از دنیا رفت و هزینه بیمارستان محل فوت او، پنج هزار دلار شده بود ولی بچه های او حاضر نشدند این پول را به بیمارستان پرداخت کنند و مادر خود را برای کفن و دفن، تحویل بگیرند. فرح از فرانسه، ده هزار دلار برای غلامرضا، برادر شاه فرستاد ولی او همه این پول را برای خود گرفت و حاضر نشد، با آن خرج بیمارستان را بدهد و جنازه مادر را ترخیص کند. در نهایت، شهرداری نیویورک، مادر شاه را به همراه همه بی خانمان هایی که در خیابان ها می مردند، در یک گور دسته جمعی دفن کرد. مادر شاه همان کسی بود که قوام السلطنة، زانوی او را می بوسید. قوام السلطنة برای خودش شخصیت و جایگاه

خاصی داشت به گونه که در مورد شاه، از تعبیر «بچه» استفاده می کرد! حالا ما کاری نداریم که پهلوی ها چه جور بودند ولی این اتفاق، برای ما ایرانی ها واقعا مایه آبرو ریزی و شرمساری است.

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. . سؤال: آنچه که موجب دیه می شود، همان چیزی نیست که در آخر ازمنه حیات اتفاق می افتد؟ پاسخ: نه زیرا قتل و حیات، متضاد هستند و امکان ندارد که با هم جمع بشوند. اگرحیات وجود دارد، پس قتل وجود ندارد. قتل و حیات در دو زمان مختلف هستند. قوام قتل به این است که روح از بین برود. مثلا اگر من الآن تیری را پرتاب بکنم که یک ساعت دیگر به هدف بخورد، همان یک ساعت دیگر، عنوان قاتل بر من صدق می کند. عنوان «قتل» به پرتاب کردن صدق نمی کند. پرتاب کردن سبب می شود که یک ساعت دیگر وصف قاتل به من صدق بکند. وصف قاتل در زمان تحقق موت، حاصل می شود. و از آنجا به مقتضای ادلّة، صدق عنوان «قاتل» موجب ثبوت دیة می گردد، بنابراین دیة در زمانیکه موت تحقق پیدا بکند، ثابت می شود نه از یک ساعت قبل که سبب قتل [پرتاب تیر] از قاتل صادر می شود. بعبارة اخری، فعل من [پرتاب تیر در یک ساعت پیش] موجب شد که قتل تحقق پیدا بکند و هنگام تحقق موت، دیة بر گردن من ثابت بشود. [↑](#footnote-ref-1)
2. . الحسين بن موسى- كا. [↑](#footnote-ref-2)
3. . این صد دینار به مقدار دیة جنین فی بطن أمّه قبل أن ینفخ فیه الروح، می باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. . این روایت در جامع احادیث الشیعة، طبق چاپی که در اختیار من می باشد، در جلد31 صفحه 507 آمده است. همین روایت در نرم افزار نور، طبق چاپ «انتشارات فرهنگ سبز» در جلد 31 صفحه 680 ذکر شده است. من به چاپی که نرم افزار نور بر طبق آن آدرس داده، مراجعه نکردم تا دلیل این اختلاف صفحات را پیدا کنم. [↑](#footnote-ref-4)
5. . تهذیب الاحکام (تحقیق خرسان) ج10 ص273 [↑](#footnote-ref-5)
6. . من لا یحضره الفقیه، ج4 ص157 [↑](#footnote-ref-6)
7. . مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي‏ عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ مَيِّتٌ قُطِعَ رَأْسُهُ قَالَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ قُلْتُ فَمَنْ يَأْخُذُ دِيَتَهُ فَقَالَ الْإِمَامُ هَذَا لِلَّهِ‏ وَ إِنْ قُطِعَتْ يَمِينُهُ أَوْ شَيْ‏ءٌ مِنْ جَوَارِحِهِ فَعَلَيْهِ الْأَرْشُ لِلْإِمَامِ. تهذیب (تحقیق خرسان) ج10 ص272. ح1069-14 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سؤال: .... پاسخ: معلوم نیست اداء هر دینی خدایی باشد. ممکن است پرداخت دین بر مدیون به جهت إعسار او، واجب نباشد. [↑](#footnote-ref-8)
9. . سؤآل: اگر مالک شدن میّت را بپذیریم، مشکل ترتّب علّی و رتبی و... حل نمی شود؟ مالک شدن میّت غیر از این بحث است که به ورثة می رسد یا خیر. پاسخ: آقایان معتقد بودند که مالک شدن میّت، اصلا معقول نیست. ولی به نظر ما مالک شدن میّت امر معقولی است بنابراین میّت مالک می شود. عرض ما این است که ممکن است گفته بشود: هر مالی از میّت که «مرجوّ نفعه» باشد، احکام ارث بر آن مترتّب می گردد. بنابراین، دیة بزرگسال هم مالی از میّت است که قید «مرجوّ نفعه» را دارد. و مال میّت بودن دیة او هم به خاطر این است که بین قطع رأس و قطع چیز دیگر، فرقی وجود ندارد. ما بعداً در مورد این استدلال صحبت خواهیم نمود. [↑](#footnote-ref-9)
10. . 5437- رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ‏ أَوَّلُ شَيْ‏ءٍ يُبْدَأُ بِهِ مِنَ الْمَالِ الْكَفَنُ ثُمَّ الدَّيْنُ ثُمَّ الْوَصِيَّةُ ثُمَّ الْمِيرَاث‏. من لا یحضره الفقیه، ج4 ص193 [↑](#footnote-ref-10)
11. . قرب الاسناد (ط-الحدیثة) ص313 [↑](#footnote-ref-11)